

آفرینش اثر ادبی از دیدگاه پروست و بارس

فرزانه کریمیان*

استادیار گروه فرانسه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۵/۰۷/۱۰، تاریخ تصویب: ۸۵/۰۹/۰۴)

چکیده

نویسندگان، منتقدان ادبی و حتی خوانندگان تعاریف بسیاری از چه‌گونگی پیدایش یک اثر ادبی ارائه داده‌اند. بحث‌ها و پرسش‌ها درباره این‌که یک اثر تا چه اندازه می‌تواند زاینده روح، عوالم درونی، غریزه، استعداد، عقل و الهامات نویسنده باشد، همچنان ادامه دارند. این مقاله نیز بر آنست تا به بررسی و مطالعه درباره آفرینش ادبی، از دیدگاه دو نویسنده صاحب نام اوایل قرن بیستم، مارسل پروست و موریس بارس، بپردازد. الگوبرداری از آثار اهل ادب، به‌عنوان عامل باروری روح یک نویسنده، توجه به قدرت‌های درونی و بهره‌وری از ژرفای درون و وجود نویسنده و زندگی‌اش، و سرانجام، جاودانه‌سازی عقاید و نام نویسنده با یک اثر، از جمله نکاتی‌اند که به نظر پروست و بارس، در آفرینش ادبی مطرح می‌شوند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات، الگوبرداری، غریزه، "من" نویسنده، جاودانگی.

مقدمه

از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، که علم و صنعت بیش از پیش در غرب رشد کرد و اهمیت چشمگیری یافت، اندیشمندان برآن شدند که به پرسش‌های گوناگون، درزمینه‌های هنر و به‌ویژه ادبیات، پاسخ‌های علمی دهند. به‌عنوان مثال آثارنویسندگان را با توجه به‌زمان، مکان، جامعه و غیره ارزیابی کنند. اما دیدگاه‌هایی چون دیدگاه تن (Taine) و رونان (Renan) غالباً مورد تأیید نویسندگان و هنرآفرینان نبود.

درپایان قرن نوزدهم، مارسل پروست که بی‌شک، تأثیرشگرفی بر تحولات ادبی قرن بیست دارد و به‌گفته ژان-ایو تادیه، "بزرگ‌ترین نویسنده قرن بیستم است" (تادیه، ۹) و رمان بدیع وی هنوز در زمره آثار بزرگ دنیا به‌حساب می‌آید، از سوی، و مورس بارس که لقب "شاهزاده جوانان" هم دوره خود را داشت و از نویسندگان نامدار فرانسه به‌شمار می‌آید، از سوی دیگر، هر دو در زمره آن افرادی بودند که در زمینه ادبی و هنری مطالب فراوانی را مطرح کردند.

بارس، کتاب خود، *آیین خودشناسی (Le culte du Moi)* را به‌جوانانی هدیه کرد که شاید تعداد کثیری از آن‌ها پرسش‌هایی درزمینه چه‌گونگی آفرینش ادبی و هنری داشتند. پروست نیز با نوشتن مقاله‌های گوناگون در روزنامه‌های آن زمان، با نگارش کتاب نقد ادبی اش به نام *علیه سنت-یو (Contre Sainte-Beuve)*، و با درج بخش عمده‌ای از عقایدش در جلد آخر رمان خود، *زمان بازیافته*، جوابگوی بسیاری از مسائلی شد که در آن زمان درپس پرده ابهام پنهان بود. مقایسه این اندیشه‌ها و راه‌کارها، دیدگاه زیباشناختی پروست و بارس و عقاید دو نویسنده در زمینه چه‌گونگی آفرینش یک اثر ادبی، نقش الگوبرداری و قدرت‌های درونی نویسنده، از جمله غریزه و عقل، و سرانجام نقش اثر و ارتباط آن با آفرینشگر خود، چه در طول زندگی وی و چه پس از آن، موضوعاتی‌اند که در این مقاله به بحث و بررسی درباره آن‌ها خواهیم پرداخت.

بحث و بررسی

اهمیت کتاب و الگوبرداری از نویسندگان

کتاب و کتاب‌خوانی نقش به‌سزایی در شکل‌دهی و تقویت قدرت‌های خلاقه بر عهده دارند. نویسندگان بزرگ هم، به‌نوبه خود و قبل از هر چیز، روزی خوانندگان مشتاق و پر شور

آثار سایر نویسندگان بوده‌اند.

پروست و بارس از کودکی و هریک به تشویق مادران خود با کتاب و کتاب‌خوانی آشنا شدند. در نوجوانی، کتاب برای مارسل پروست نه تنها تفرجگاهی خیالی بود و وی را با وجود بیماری‌اش از سویی به سوی دیگر می‌برد، بلکه گریزگاهی بود از دنیای افراد بزرگسال پیرامون او. موریس بارس که در مدرسه‌ای شبانه روزی دوره نوجوانی خود را می‌گذراند، بسیار احساس تنهایی می‌کرد، چرا که از وضعیت جسمانی مناسبی برخوردار نبود و از این رو اغلب مورد تمسخر دیگران قرار می‌گرفت. در این شرایط، کتاب تنها دوست بی‌آزاری بود که لحظه‌های تنهایی او را پر می‌کرد. پروست و بارس هر دو با خواندن کتاب و با سفر به دنیای برون و درون مطالب بسیاری درباره جهان و انسان آموختند.

به ویژه، به‌هنگام رشد فکری و پرورش ادبی و هنری آن‌ها بود که پروست و بارس، بیش از پیش به ارزش آثار و اهمیت نویسندگان بزرگ پی‌بردند و آموختند که کتاب‌ها، گنجینه‌هایی‌اند که عقاید و افکار بزرگان و پیشینیان را بی‌دریغ در اختیار ما می‌گذارند. بارس بر این باور است که کتاب در حقیقت "خلاصه‌ای از مجموع ملاحظات و مکاشفات در طول مدت یک حرفه و زندگی است" (بارس ۱۹۶۸، ۱۳۸). پروست نیز در مقدمه یکی از ترجمه‌های کتاب راسکین، *تورات آمین (La Bible d'Amiens)*، می‌نویسد: "کتاب‌خوانی دری از گنجینه‌های ارزشمند دانش و خرد آدمی را بر ما می‌گشاید" (پیشگفتار پروست ۱۹۰۴، ۲۴). به این ترتیب، با خواندن کتاب، گویی قدرت وجودی انسان دیگری، همراه با تجربه‌ها و احساس‌هایش، بر ما افزوده می‌شود و به گفته پروست روح ما را "وسعت می‌بخشد" (پروست ۱۹۸۹، ۹۴)، یا به قول بارس "بر جان ما قدرت و تعالی می‌دهد، افق دید ما را باز می‌کند، می‌گسترده و گرمای جانبخشی به روح ما می‌دهد" (بارس ۱۹۶۸، ۱۸۴).

در طول سالیان کتاب‌خوانی و الگوبرداری، باورها، افکار و حتی سبک نوشتاری نویسندگان بزرگ در وجود پروست و بارس رخنه کردند، جای گرفتند و در پاره‌ای اوقات جزء تفکیک‌ناپذیر وجودی آنها شدند. شاید هم این تأثیر شگفت‌همیشه مثبت نبود. بهتر بگوییم برای آن دسته از افرادی که خود روحیه خلاق دارند، این تأثیر گاهی به صورت سلطه‌ای در می‌آید که آن‌ها را اسیر خود می‌سازد. به نظر رولان بارت، منتقد فرانسوی، "خواندن، یعنی خواستن یک اثر، یعنی پیوستن به آن اثر، یعنی نپذیرفتن کلامی به‌جز کلام آن

اثر“ (بارت، ۷۹). از این رو، کتاب‌خوانی که بی‌شک در پرورش استعدادها و گسترش افق دید خوانندگان نقش مهمی ایفا می‌کند، می‌تواند گاهی هم به “اسارت ادبی” بیانجامد، که البته این تأثیر نامطلوب، آن روی سکه است. پس یک خواننده مستعد آفرینش، یا یک نویسنده مبتدی، باید همواره آگاهانه از یک کتاب و یک نویسنده بزرگ پیروی کند و تا جایی در این کار پیش رود که قدرت‌های خلاقه‌اش را در چارچوب آن‌ها قرار ندهد و یا خود را در دام کاهلی نیفتد. در نتیجه، پروست می‌کوشد با نقدکردن و نوشتن مقالاتی درباره سبک نوشتاری نویسندگان صاحب نام، مرحله ستایش بی‌چون و چرای الگوهای ادبی خود را پشت سر بگذارد. به علاوه، وی با به کارگیری روش تقلید آگاهانه سبک^۱، خود را از بند تقلید کورکورانه در شیوه نگارش رها می‌سازد. پروست آنچنان با ویژگی‌های سبک نوشتاری اهل قلم آشناست که یک موضوع داغ و جنجالی زمان خود^۲ را با تقلید سبک نه نویسنده بزرگ قرون گذشته و به قلم آن‌ها می‌نویسد. به نظر پروست، این تقلید آگاهانه سبک، مشابه کاری است که منتقد ادبی برای مطالعه سبک یک نویسنده بر روی متن او انجام می‌دهد، همان کاری که خود بر متون سایر نویسندگان قبلاً انجام داده و درباره آن‌ها مقالات بسیاری نوشته بود. با این تفاوت که پروست عقیده دارد با تقلید آگاهانه سبک، خود را به طور کامل از “اسارت ادبی” آزاد می‌سازد.

بارس هم که دوران کودکی و نوجوانی خود را به کتاب‌خوانی و الگوبرداری اختصاص داده بود، تصمیم می‌گیرد که آثار دیگران را کنار بگذارد و در صدد بر می‌آید تا اولین اثر واقعی مثنوی خود یعنی *آیین خودشناسی* را در سه قسمت بنویسد. بی‌شک جلد اول، زیر نظر *اغیار (Sous l'oeil des barbares)*، حاکی از هدف نویسنده از نگارش این کتاب یا به عبارتی، تلاش برای استقلال فکری و شخصیتی خویش است. اما چون سبک نگارش این اثر هنوز متأثر از سبک نافذ سمبولیست‌هاست، بنابراین بارس به این نتیجه می‌رسد که برای یافتن راه و کلام واقعی خود از هر آنچه که متعلق به او نیست، بپرهیزد و عقایدش را با سبک شخصی به‌رشته

۱- معادل واژه *Le pastiche* در زبان فرانسه. این کلمه در پایان قرن ۱۸ میلادی در فرانسه متداول شد و در حکم نوعی تقلید آگاهانه نوشتار یک نویسنده و نوعی تمرین شبیه به‌بازی برای بازپردازی سبک اوست. این کار به معنی تکرار یا تقلید کلمه به کلمه یک متن، یعنی دزدی ادبی، نیست بلکه باید آهنگ کلام و جمله‌ها و ویژگی‌های سبک یک نویسنده که بعضاً سلیقه‌ای به نظر می‌آید، رعایت شود.

۲- اشاره به موضوع داغ و جنجالی آن دوره یعنی *L'affaire Lemoine* است.

تحریر در آورد. به این ترتیب با سبک و قلم خود جلد دوم این اثر را با عنوان *انسان آزاده* (*Un home libre*) به چاپ می‌رساند و خود الگویی برای سایرین، از جمله پروست، می‌شود. در مجموع، این دو نویسنده نقش مهم آثار بزرگان ادب را هرگز از یاد نمی‌برند، ولی تلاش می‌کنند که فاصله خود را با آنها بیشتر سازند تا حریم شخصی خویش را بیابند. اگر در این راه، باورها و عقایدشان با الگوهای ادبی مطابقت کند، از آنها به عنوان پیشرو و پشتیبان یاد می‌کنند و گرنه به خود اجازه می‌دهند تا نظریات خود را با برگزیدن راه‌های متفاوت و گاهی مغایر با این اندیشمندان اعلام کنند. هنگامی که خواننده، نویسنده‌ای را الگوی خود قرار دهد، اعتبار او را به صورت چشمگیری بالا برد و مرتبه خود را بی‌دلیل پست شمارد، حتی اگر از نبوغ فراوان ادبی برخوردار باشد، هرگز نمی‌تواند دست به آفرینش بزند و از مرحله "هنردوستی" به مقام "هنرمندی" برسد.

اگر چه اهمیت کتاب‌خوانی و الگوبرداری را به عنوان یکی از عوامل باروری روحیه خلاق نمی‌توان نادیده گرفت، ولی برای آفرینش یک اثر بدیع باید از این مرحله فراتر رفت و به جستجوی سرچشمه‌های واقعی یک اثر ادبی پرداخت.

سرچشمه‌های اثر ادبی

از دیدگاه پروست و بارس سرچشمه‌های هنر، یا به عبارتی خاستگاه و مبدأ آن، درون هنرمند جای دارند. به همین دلیل برای آفرینش یک اثر ادبی نیز این قدرت‌های درونی خود نویسنده‌اند که باید قبل از هر چیز به کار آیند. برای شناخت بیشتر این قدرت‌ها، این بخش را به مطالعه نیروهای مهم درونی و نقش آنها در پیدایش یک اثر اختصاص می‌دهیم.

از بررسی آثار و عقاید پروست و بارس می‌توان چنین نتیجه گرفت که نویسنده کسی است که می‌تواند عوامل دنیای پیرامون خود را بیش از دیگران درک و کشف کند و از رازهای پنهانی پرده بردارد. ولی به نظر آنها ارتباط نویسنده با دنیای بیرونی و با مسائل گوناگون، به طور حتم همیشه در قالب عقل، خرد و منطق^۱ نمی‌گنجد. ارتباط با عوامل بیرونی، گاهی تلنگری بر روح و روان هنرمند می‌زند و وی را از وجود نیروهایی بزرگ آگاه می‌سازد؛ نیروهایی که شاید خود او نیز به خوبی با آنها آشنا نیست. به عقیده پروست و بارس آن دسته

۱- این کلمات را با توجه به تعبیر پروست و بارس در آثارشان برابر واژه‌های *la raison* و *l'intelligence* قرار دادیم.

از نویسندگان که تنها قدرت عقل و منطق را باور دارند، در حقیقت، بخش بزرگی از دنیای درون و نیروی روح و ذهن خود را نمی‌شناسند.

بارس در این باره می‌گوید: "[...] آن چه را که ما از ذهن خود می‌شناسیم، تنها بخشی از ذهن است که به سرعت و بی‌واسطه به کار گرفته می‌شود و برای برداشتن اولین گام‌ها در زندگی ضروری‌اند. حال آن که در پس این قسمت روشن و شناخته شده روح، در زیر سطح آگاه آن، ذهن به‌طور دائم و مخفیانه، از راه‌های نامعلوم در فعالیت است" (بارس ۱۹۶۸، ۲۲۰). او به‌علاوه این قسمت از روح و ذهن انسان را که "مستقل از عقل عمل می‌کند" (همان جا)، دارای قدرت حیرت‌انگیزی می‌داند که تمامی مرزهای زمان و مکان را در می‌نوردد. بدیهی است که در دوره بارس مسئله "ضمیرناخودآگاه" هنوز به صورت امروزی مطرح نبود، چرا که کتاب‌های زیگموند فروید هنوز ترجمه نشده بود، اما او این نیروی ذهن انسان را در مقابل اراده و حافظه آگاه او قرار می‌دهد، در جایی که عقل، خرد و منطق به آن دسترسی ندارند و یا به‌قول بارس از دریافت آن "عاجز" اند. (همان جا)

پروست نیز، در مقدمه‌ای بر کتاب نقد خود، علیه سنت - بوو، می‌نویسد که هر روز "ارزش کمتری برای عقل و خرد" (پروست ۱۹۵۴، ۴۳) بشری برای خلق یک اثر ادبی قائل است. در کتاب *در جستجوی زمان از دست رفته* (*A la recherche du temps perdu*)، نویسنده قهرمان خود را در کمین حالت‌های تعریف نشده و نشانه‌های اسرارآمیز معرفی می‌کند. شخصیت داستان، از آغاز تا پایان این رمان چند هزار صفحه‌ای، برآنست تا بتواند با سفر به درون خویش، ژرفای خود را بکاود. در پاره‌ای اوقات، لحظات شیرین و شادمانی ویژه‌ای او را در بر می‌گیرند که وی با بکارگیری هیچ شاهد منطقی و عقلانی قادر به توصیف آن‌ها نیست. او در می‌یابد که عقل و خرد انسان قدرت تجزیه و تحلیل این احساس‌ها را ندارد، چرا که علت این حالت‌های درونی "در جایی، در بیرون از قلمرو و دسترس عقل" (پروست ۱۹۸۹، ج ۱، ۴۴) نهفته‌اند.

از دیدگاه پروست و بارس، برخلاف عقل که بنابر ذات خود نمی‌تواند آزادی کامل را در امر آفرینش ادبی به نویسنده اعطاء کند و در مسیر پرپیچ و خم کاوش‌های روح و ذهن راهنمای او باشد، غریزه و سرشت^۱ او از جمله آن الطاف الهی‌اند که در خلق اثر، قدرت‌های

۱- این کلمات را با توجه به تعابیر پروست و بارس در آثارشان برابر واژه *l'instinct* قرار دادیم.

آزادی بخش دارند. این غریزه نزد همه مردم به‌ودیه گذاشته شده‌است، اما نویسنده کسی است که آن را با احساسات، تأثرات و برداشت‌هایی از دنیای بیرونی در هم می‌آمیزد، و به‌گفته بارس، "شعله‌ای در وجودش روشن می‌شود که شور و هیجانی واقعی به‌او می‌بخشد" (بارس ۱۹۶۸، ۲۳۰). در جلد دوم کتاب *آیین خودشناسی*، قهرمان بارس به‌این نکته پی می‌برد که استدلال‌ها و تفکرات عقل برای رشد و تحول وی کافی نیستند. اما در بخش سوم همین کتاب، شخصیت زن داستان، برنیس (Bérénice)، که از سرشتی پاک و غریزه بیدار برخوردار است، پیوسته راه خودشناسی را برای قهرمان داستان هموار می‌کند و به‌او می‌آموزد که چه‌گونه می‌تواند با تکیه بر غنای درون خویش مسیر آفرینش را دنبال کند. به‌علاوه، برنیس یادآور می‌شود که برای خلق یک اثر ادبی نباید خود را به‌طور کامل در قید و بندهای عقل و منطق محدود کرد، و احساس‌ها و روح خود را در چارچوب قوانین عقلانی محصور کرد، بلکه باید از غریزه و سرشت انسانی بهره گرفت. بارس در *دفاتر (Cahiers)* خود می‌نویسد: "من حتی فکر می‌کنم [...] که زیبایی و کار پر بار ادبی غریزی است" (همان، ۷).

پروست هم به‌نوبه خود غریزه و سرشت آدمی را از عواملی می‌داند که وی را از دریافت مفهوم زندگی و مسئولیتی که در این جهان دارد، آگاه می‌سازد و پایان زندگی و مرگ او را یادآور می‌شود. ولی به‌نظر او، این موهبت و نیرو در بسیاری از افراد فعال نیستند. برخی از دوستداران هنر و ادبیات، با غوطه ور شدن در مسائل جانبی و زندگی روزمره، با ارزش‌های درونی خود بیگانه می‌شوند و از آن‌ها دور می‌مانند، و بنابراین قدرت‌های خلاقه آن‌ها نیز کاهش می‌یابد و در نهایت به‌آفرینش یک اثر ادبی نائل نمی‌شوند. او در رمان معروف خود به‌هنرمندان و نویسندگان توصیه می‌کند تا برای دستیابی به‌زیبایی حقیقی، به‌جای پرداختن به‌گفت‌وگوهای نافرجام درباره‌ هنر و ادبیات، استدلال بافی‌های بی‌پایان عقل‌گرایانه و منطقی و پیروی از عقاید منتقدان هنری و ادبی، فقط به‌غریزه و سرشت اصلی خود روی آورند. به‌نظر او به‌همان نسبت که کوشش‌های عقل، نویسنده را دستخوش تردید می‌کند و خرد او یادآور سختی‌ها و موانع بر سر راه خلقت یک اثر ادبی است، به‌همان نسبت نیز رجوع به‌سرشت والای آدمی، نویسنده را برای آفرینش مصمم‌تر می‌کند و راه را برای او روشن و هموار می‌سازد. از این رو، پروست بر ارزش غریزه بسیار تأکید می‌کند، تا جایی که حتی قریحه و استعداد را مترادف گوهر وجودی قرار می‌دهد و می‌گوید: "استعداد یک نویسنده بزرگ

غریزه‌ای است که در سکوتی ملکوتی و مقدس به آن گوش جان فرا می‌دهیم“ (پروست ۱۹۸۹، ج ۴، ۴۵۸).

اما چه گونه می‌توان پذیرفت که عقل و خرد و منطق، که همواره مایه فخر و مباهات اندیشمندان بوده‌اند از دیدگاه این دو نویسنده بی‌اعتبار باشند؟ اگر پروست و بارس هر دو، بیشتر بر نیروهای ناشناخته ذهنی تأکید می‌کنند، بر لایه‌های نهفته روح و روان ارزش می‌نهند و از گوهره گرانبهای جان نویسنده برای خلق یک اثر ادبی بسیار سخن به میان می‌آورند، اگر حافظه ارادی^۱ را ناتوان از کشف نشانه‌های پیرامون هنرمند و حقیقت هنر معرفی می‌کنند، اگر همواره اهمیت غریزه را خاطر نشان می‌شوند، شاید به این دلیل بوده است که پیشینیان آن‌ها، قدرت‌های روح آدمی را بیش از اندازه در قید و بند عقل و منطق، و پدیده‌های علمی قرار داده و ژرفای درون انسان را ناچیز شمرده‌اند. البته این دو نویسنده نیز اهمیت خرد را در پیدایش یک اثر به طور کامل نادیده نمی‌گیرند و انکار نمی‌کنند. پروست و بارس به خوبی می‌دانند تعداد دفعاتی که حافظه غیرارادی^۲ اجازه خروج حقیقتی را از سرزمین‌های ناشناخته روح نویسنده میسر می‌سازد، به قدری نادر است که تصور نمی‌رود بتوان تنها بر اساس این خیزش‌های ناپایدار دست به آفرینش ادبی زد. در حقیقت، نکته‌ای که پروست و بارس سعی در یادآوری آن دارند، زمان به میدان آمدن عقل و استفاده از آن در خلق یک اثر است. همان گونه که ژیل دولوز، منتقد و فیلسوف قرن بیستم می‌گوید، عقل و منطق هنگامی مفید خواهند بود که در مرحله دوم وارد عمل شوند (ر.ک. دولوز ۱۹۶۴، ۱۲۳).

بارس هم اعلام می‌دارد که برای نوشتن، بیشتر از “حس‌های درونی” کمک می‌گیرد تا از “افکار هوشمندانه” (بارس ۱۹۶۸، ۱۰۴)، و زمان به کارگیری عقل و خرد را در زمینه آفرینش ادبی این گونه توصیف می‌کند: “عقل و اراده تنها زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرند که بتوانند بی‌درنگ، موضوع‌ها و دستمایه‌های درونی ذهن ما را به کارگیرند” (همان، ۲۶۴)، و باز می‌افزاید که چنانچه نویسنده بخواهد از عقل خود از همان ابتدا استفاده کند، نه تنها به “سایر نیروهای درونی قدرت نمی‌بخشد”، بلکه “آن‌ها را فلج می‌کند. هنرمند باید بداند که زمان استفاده از غریزه، قبل از هرگونه ارجاعی به عقل و منطق است” (همان، ۵۵).

۱- این عبارت را معادل la mémoire volontaire در زبان فرانسه قرار دادیم.

۲- این عبارت را هم برای la mémoire involontaire قرار دادیم.

پروست نیز ارزش "حقایقی را که عقل انسان به صورت مستقیم از واقعیت استخراج می‌کند، ناچیز نمی‌شمارد" (پروست ۱۹۸۹، ج ۴، ۴۷۷). اما مانند بارس تأکید می‌کند که اولین گام در آفرینش، کاوش در دریای ژرف روح و روان و اعتبارگذاری بر غریزه است، به شرطی که زمان این کاوش پیش از بینش‌های عقلانی باشد (ر.ک. همان ج ۳، ۲۵۰). به علاوه او خرد را وسیله‌ای برای بیان یافته‌های قلبی و احساسات به زبان عقل و منطق می‌داند (ر.ک. همان ج ۴، ۴۷۵). او این نقش خرد را بسیار مهم و یکی از شرایط اساسی دراصل آفرینش ادبی می‌داند. به عبارت دیگر، بازگو کردن احساس‌ها و برداشت‌های یک نویسنده، از دنیای درونی و بیرونی بدون دخالت خرد و به زبان عقل و منطق امکان‌پذیر نیست.

پس به نظر پروست و بارس، برای آگاهی از همه جوانب روح، برای جهت بخشیدن به کلیه احساسات و هیجانات، برای دریافت استعدادها و وجودی و فطری که همگی در خلق اثر مؤثرند، نویسنده باید گوش به فرمان سرشت و غریزه خود باشد. عقل، خرد و منطق در آفرینش یک اثر ادبی نقشی مکمل و ثانوی دارند.

آفرینش اثر ادبی و ارتباط آن با زندگی نویسنده

بارس همواره بر این گمان بود که اولین گام در زمینه آفرینش، خودشناسی و شناخت نیروهای درونی، یعنی آگاهی و رمزگشایی از پیچیدگی‌های روحی است. او می‌گوید: "مطالبی را که من گردآوری کرده‌ام تا روی آن‌ها کارکنم و الگوی درونی که در امر نگارش برای خود برگزیده‌ام، والاترین نمونه‌ها و ارزشمندترین مباحثی‌اند که تا کنون امکان پرداختن به آن‌ها را داشته‌ام" (بارس ۱۹۶۸، ۱۱۷). او تا پایان عمر می‌پندارد که آثارش را بر پایه آهنگی موزون و الگویی درونی^۱ نوشته است (همان جا).

درباره مارسل پروست نیز باید گفت که وی تمامی توجه خود را به آفرینش یک "کتاب درونی"^۲ (ر.ک. پروست ۱۹۸۹، ج ۴، ۴۵۸) معطوف می‌دارد. او می‌پندارد کتابی که از اعماق وجود نویسنده سرچشمه گرفته است، بازتاب روح و جان وی خواهد بود. یک کتاب درون‌گرا و درون‌نما و اثری که برای دریافت و نگارش آن هیچ‌کس نمی‌تواند تحت هیچ شرایطی به نویسنده کمک کند. به علاوه، پروست همواره بر این باور تأکید می‌کند که اگر بتواند چنین

۱- در این زمینه بارس اصطلاح un modèle intérieur را به کار می‌برد. مارسل پروست نیز در این باره از اصطلاح un livre intérieur استفاده می‌کند.

کتابی بنویسد و حالات و روحيات خود را در قالب کلام بگنجانند، در این صورت، غنای روح و احساس وی ضامن ارزش و اعتبار آفرینش ادبی اش خواهد شد.

در نتیجه، از دیدگاه این دو نویسنده، عوامل مؤثر در خلق اثر ادبی، قدرت‌های درونی و "من" نویسنده‌اند. احساس‌هایی که وی در مقابل یک عامل بیرونی، در خود می‌یابد که زمینه را برای آفرینش آماده می‌سازد. برداشت‌هایی که نویسنده از محیط اطراف خود توسط حواس پنجگانه دارد، احساس‌هایی را به او القا می‌کنند که البته تنها در صورت نفوذ بردل و جانش ارزشمند می‌شوند. زیرا فقط در این هنگام است که نویسنده، در پس عوامل بیرونی، پیام‌ها و یا اسرار نهفته‌ای را می‌یابد که به‌صراحت می‌داند نشان دهنده آن عامل یا شیء مادی نیستند. بنابراین برای کشف مفهوم واقعی آن‌ها و با تکیه بر غریزه خود، به‌سیر درخویشتن خویش می‌پردازد تا معادل درونی و حقیقی آن‌ها را بیابد. به‌بیانی دیگر، زمانی که در مجاورت عوامل بیرونی، اتفاقی ناگهانی می‌افتد، بر حافظه و حواس اثر می‌گذارد و آن‌ها را بیش از پیش برمی‌انگیزد. به گفته پروست، در این هنگام لذت غریبی درون هنرمند به‌وجود می‌آید و جنبشی دوردست و گنگ سراسر سرزمین تاریک جان او را به‌لرزه درمی‌آورد. در بیشتر مواقع، این جنبش، که احساس شادمانی را به‌همراه دارد، در لایه‌های درونی ذهن گم می‌شود، یا عقب می‌نشیند. درباره قهرمان رمان پروست که روحیه‌ای خلاق دارد، تلاش‌های آگاهانه عقل و کمک‌های حافظه ارادی نافرجام می‌ماند. اما گاه، به‌کمک حافظه غیرارادی، این احساس، ناگهان، به‌شعور آگاه راه می‌یابد و آن را غرق در نور می‌کند. گذشته و حال در یک لحظه به‌هم پیوند می‌خورند و رستاخیزی از زمان و مکان درون راوی رمان به‌پا می‌شود، که دیگر از عامل بیرونی خبری نیست و احساس شادمانی و سبکبالی او را فرا می‌گیرد. همسانی لحظه‌های گذشته و حال، جوهره پایداری پدیده‌ها را نوید می‌دهد. احساس ابرزمانی و ابرمکانی قهرمان پروست را از هرگونه ترس و هراسی می‌رهاند چرا که "من" واقعی، پیوسته و "نامیرای" (ر.ک. همان ج ۱، ۴۴) خود را به‌سرچشمه هستی متصل می‌بیند. این احساس، همانا اصل حقیقت و اصل آفرینش است که عقل نویسنده می‌تواند آن را ماندگار، تثبیت و توصیف کند.

قهرمان بارس هم در کتاب *مرد آزاده*، از پدیدار شدن خاطرات گذشته نه تنها ابراز خرسندی می‌کند، بلکه از نوعی احساس خوشبختی و سبکبالی (ر.ک. بارس ۱۹۹۴، ج ۱، ۱۷۳) سخن به میان می‌آورد. بارس هم به‌نوبه خود در *دفاتر پدیده* بازسازی گذشته را

به اختصار چنین توضیح می‌دهد: «کافی است که «من» آدمی به حرکت در آید، آنگاه، روح او آنچنان خواهد کرد که تمامی هیجان‌های آشنای گذشته از نو بازسازی می‌شوند» (بارس ۱۹۶۸، ۱۱۷).

به این ترتیب، بارس که در ابتدا گمان می‌کرد سال‌های بسیاری را در پرورش احساسات و نیروهای درونی به هدر داده است، تنها با گذشت زمان، از ارتباط تنگاتنگ میان نویسنده و اثرش آگاه می‌شود. او درباره زندگی گذشته نویسنده در کتابی به نام هدیه به عشق و الم (*Amori et dolori sacrum*) می‌نویسد «تمامی حقایقی که بر پایه افسوس‌ها، تمایلات، آرزوها و خواسته‌های او استوارند، بدون این که بدانند، ماهیتی شاعرانه و ادبی به خود می‌گیرند» (بارس ۱۹۹۴، ج ۲، ۱۳). او در این زمینه سخنان بسیار دیگری نیز به میان می‌آورد، از جمله این‌که: «کتابی را که یک نویسنده باید بنویسد، موضوعی را که انتخاب می‌کند، به او اجازه بکارگیری تمامی تجربه‌هایش را می‌دهد و می‌گذارد تا با هیجان‌هایی که در روح خود انباشته شده، دوباره ارتباط برقرار سازد، و این همان کتابی است که روح او را به پرواز در می‌آورد» (بارس ۱۹۶۸، ۶۰). سرانجام، او یک اثر ادبی را وسیله‌ای برای ثبت تجربیات پیشین و بازگرداندن لحظات گذشته به زمان حال می‌داند (ر.ک. همان، ۳۱۹).

از سوی دیگر، قهرمان رمان پروست در اواخر عمر، با این واقعیت تلخ روبه‌رو می‌شود که شاید به هیچ وجه برای ادبیات ساخته نشده، چرا که با وجود خلوت، سکوت، دل‌گسستن از دنیا، برخوردار از استعداد و نیز کوشش و تلاش کامل و بی‌وقفه، در آفرینش یک اثر ادبی ناکام مانده است. او اطمینان دارد که در جستجوی کشف حقایق، سال‌های بسیاری از عمرش را بی‌فایده سپری کرده است. در بخش آخر کتاب، هنگامی که از همه این دغدغه‌ها دور می‌شود، ناگهان اتفاقاتی رخ می‌دهند که راوی را تشویق می‌کنند و در همان زمانی که به طور کامل دلسرد شده است، نور امیدی در دلش می‌تابد و در می‌یابد که سپری کردن این سال‌های به اصطلاح بی‌حاصل، زمینه ساز رسیدن به لحظه‌های آفرینش بوده است. پروست از زبان قهرمان خود، ارتباط میان زندگی و اثر ادبی را این گونه نقل می‌کند: «تمامی عوامل زمینه‌ساز یک اثر ادبی، در زندگی گذشته‌ام بودند، عواملی که در ایام خوش‌زودگذر و سطحی، در کاهلی، در مهربانی، و در درد و رنج به من رسیده بودند و من بی‌آنکه کاربرد آنها و یا پابندی آنها را بدانم، همه را در خود ذخیره کرده بودم، همچنان که دانه در خود، تمامی عوامل باروری و

تغذیه گیاه را داراست، بی آن که با خبر باشد.“ (پروست ۱۹۸۹، ج ۴، ۴۷۸) او همانند بارس، کار نویسندگان را به کار مترجمی تشبیه می کند که باید هر آنچه در زندگی احساس و تجربه کرده است، به رشته تحریر درآورد (ر.ک. همان، ۴۶۹).

گرچه پروست و بارس، هر دو از ثبت و بقای زندگی گذشته در یک اثر ادبی سخن می گویند، اما نباید ارزش این دو نویسنده را تنها در قالب بازسازی یا بازگویی گذشته دانست و آثار آنها را زندگی نامه آنها بدانیم.

از همان دوران جوانی بارس عقیده داشت که باید “من درونی” یک فرد را از “من بیرونی” (بارس ۱۹۹۴، ج ۱، ۱۵۴) او بازشناخت. او اهمیت ویژه‌ای برای “من” واقعی یک نویسنده قائل است، همان “من”ی که در اندیشه‌های ژرف، پندار یا اثر او دیده می شود، نه “من”ی که در نظر دیگران جلوه می کند. او با این نظریه که می توان اثر یک نویسنده را با توجه به نحوه زندگی و شخصیت بیرونی او ارزیابی کرد، مخالفت می کند:

اثر هنری بیشتر تصحیح کننده است تا توضیح دهنده. یک اثر بیانگر گرایش‌های پنهانی است [...] بیانگر نیازها و تمایلاتی است که در زندگی واقعی محروم مانده‌اند و هنرمند با توسل به ندایی پنهانی، در اثر خود به آنها جامه عمل می پوشاند و شکلی واقعی به آنها می دهد. از این رو، روش نقد و مطالعه منتقد معروف سنت - بوو عامل گمراهی و تباهی است [...] یک فرد می تواند در جای نامناسبی روزگار بگذراند، ولی دارای زندگی عارفانه و در جستجوی حقیقت باشد (بارس ۱۹۶۹، ۶۳-۶۴).

به نظر پروست، ارزش یک اثر ادبی تنها در به تصویر کشیدن زندگی گذشته نویسنده اش خلاصه نمی شود. هنر وی در اعماق روح و جان اوست و نه در شرح حال زندگی اش؛ از این رو پروست، “من هنرمند” را از “من اجتماعی” او، یعنی “من”ی که در برابر انظار و در جامعه است، تفکیک می کند. او این نظریه نقد ادبی خود را به ویژه در کتاب *علیه سنت - بوو* توضیح می دهد. به علاوه، هنرمندانی که در رمان او، در جستجوی *زمان از دست رفته*، ساخته و پرداخته شده‌اند - از جمله برگوت، ونتوی، بیش، الستیر و غیره (Bergotte, Vinteuil, Biche, Elstir) - با آن که همگی در نوع خود نابغه‌اند، اما در زندگی روزمره، انسان‌هایی خرد و پست و گاهی

مسخره به نظر می‌رسند. پروست می‌گوید: "آن‌هایی که آثار خارق العاده‌ای بر جای می‌گذارند، به طور حتم آن‌هایی نیستند که در دلپذیرترین مکان‌ها به سر می‌برند، درخشان‌ترین سخنرانی‌ها را ایراد می‌کنند یا فرهیخته‌ترین افرادند بلکه آن‌هایی‌اند که ناگهان از زندگی کردن برای خود دست کشیده‌اند و این توان و نیرو را داشته‌اند که شخصیت خود را همچون آینه سازند، تا بازتاب زندگی‌شان در آن هویدا شود" (پروست ۱۹۸۹، ج ۱، ۴۶۵)، هر چند که در پاره‌ای مجالس از نظر فکری در نظر جمع حقیر به‌شمار آیند.

از گذشته سخن گفتیم، از همگنی لحظه‌های دور با زمان حال و از جوهره حقیقتی که از این همسانی استخراج می‌شود و به خلق یک اثر ادبی می‌انجامد، ولی نباید فراموش کنیم که در آفرینش یک اثر ادبی، به همان نسبت که نویسنده توجه خود را به تجربیات و زندگی گذشته‌اش معطوف می‌سازد، رو به سوی آینده نیز دارد و در پی جاودانه سازی عقاید و نامش در آثار خویش است.

اصل جاودانگی در آفرینش ادبی

وقتی ما می‌دانیم که هم پروست و هم قهرمان رمان او سخت بیمارند و مرگ بر زندگی آن‌ها سایه گسترده است، تشویش و نگرانی آن‌ها را برای برجای گذاشتن اثری از خود بهتر درک می‌کنیم. بنابراین، کتاب *در جستجوی زمان از دست رفته* برای پروست، در حکم آرامگاه‌های فراعنه مصر و آن اهرامی است که یاد و خاطره نویسنده را برای همیشه زنده نگه خواهد داشت و زندگی جاودانه را به‌وی ارزانی خواهد نمود. هنر و ادبیات از دیدگاه پروست از چنان جایگاه والایی برخوردار است که حتی برخی از "هنرپرستی" او سخن گفته‌اند. اثر این نویسنده بر طرخی عظیم و سترگ بنا نهاده شده است که اجزاء تشکیل دهنده آن هریک به دقت بررسی و در ارتباط همگون و موزون با سایر بخش‌های کتاب قرار گرفته‌اند که این عوامل، ساختاری منسجم و استوار به‌رمان می‌دهند. از آنجا که نگارش این اثر چند هزار صفحه‌ای طولانی است و نویسنده نیز بیمار، او همواره از این موضوع هراس دارد که مبدا قبل از پایان کار لحظه مرگ فرا رسد. لازم به یادآوری است که شاید تجربه ناموفق دوران جوانی‌اش هم، یعنی کتاب *ژان سانتوی (Jean Santeuil)* که برای همیشه رمانی نیمه‌کاره باقی ماند، بر این دل‌نگرانی و اضطراب می‌افزاید. بنابراین پروست، در پایان عمر، بی‌وقفه مشغول تکمیل نوشته‌های خود بود و تا آخرین جلد *در جستجوی زمان از دست رفته*، خواننده همچنان با شرح

بی‌تابی و بیم نویسنده و راوی روبه‌رواست (ر.ک. پروست ۱۹۸۹، ۶۱۰).

پروست رابطه نویسنده را با اثرش به‌مادری تشبیه می‌کند که با وجود حضور سایه مرگ، رنج پرداختن به‌فرزند را بر خود تحمیل می‌کند (ر.ک. همان ج ۴، ۶۱۹). به‌طور مسلم یک نویسنده از جسم و جان خویش برای آفرینش ادبی سرمایه‌گذاری می‌کند و بهای پیدایش آن را با سلامتی و زندگی خود می‌پردازد، ولی اثر او نیز به‌حق، ارزش این همه از خود گذشتگی را فراموش نمی‌کند و نام و یاد او را در اذهان جاودانه می‌سازد. اگر نویسنده، روزها و شب‌هایش را به‌نوشتن و هنرش اختصاص می‌دهد، اثر ادبی او نیز به‌محض تولد، وظیفه پاسداری از نام و یاد او را بر عهده می‌گیرد. پروست درباره مرگ نویسنده معروف رمانش، برگوت، می‌گوید: "او را به‌خاک سپردند، ولی در تمام طول آن شب سوگواری، کتاب‌هایش همانند فرشته‌هایی با بال‌های گسترده، سه تا سه تا، درویتی‌های نورانی قرار گرفته بودند و به‌نظر می‌رسید که برای کسی که دیگر وجود نداشت، نماد رستاخیز و زندگی دوباره‌اند" (همان ج ۳، ۶۹۳).

هنگامی که یک نویسنده هنوز نتوانسته است تمامی عقاید و افکارش را به‌روی صفحه بیاورد، دچار پریشانی می‌شود و برعکس، زمانی که خلق اثرش پایان یافت، به‌آرامشی وصف ناپذیر می‌رسد. بارس که با نوشتن دومین جلد از آیین خودشناسی یعنی "مرد آزاده"، به‌گفته خودش حق مطلب را ادا کرده است (ر.ک. بارس ۱۹۹۴، ج ۱، ۱۸۰)، "احساس خوش‌مادری را دارد که پس از تولد فرزندش، او را در آغوش می‌گیرد و نگاه می‌کند" (همان، ۱۰۰). این تشبیه به قلم بارس نوشته شده است و همان‌طور که می‌بینیم او نیز چون پروست، رابطه اثر را با صاحب اثر، ارتباط عمیق و دلپذیر مادر-فرزندی و شرحی از ایثار می‌خواند.

با این وجود، وحشت وی از ناتمام گذاشتن آثارش در دفاتر به‌چشم می‌خورد. دفاتر مجموعه افکار و یادداشت‌های به‌جای مانده از مورس بارس است که فرزندش، فیلیپ بارس، به‌یاد پدر جمع‌آوری کرد و به‌چاپ رساند. هراس او از ناگفته‌ها و پریشانی‌اش از مرگی که شاید او را قبل گذاشتن نقطه پایان با خود ببرد، تنها در این نوشته‌های شخصی قابل تشخیص‌اند: "یک اثر کامل و پایان گرفته" حتی شنیدن این عبارت مرا از این همه آشفتگی، از هم گسیختگی و ناتمام ماندگی نجات می‌دهد و به‌من آرامش می‌بخشد" (بارس ۱۹۶۹، ۷۸). بنابراین دفاتر نیز از دلواپسی‌هایی پرده بر می‌دارد که به نمونه آن‌ها نزد مارسل پروست اشاره شد.

وانگهی بارس هم مانند پروست، عقیده دارد که هنر یک هنرمند ضامن بقا و جاودانگی

اوست. او اثر بر جای گذاشته یک اندیشمند را پس از مرگ، "هنگامی که وجود مادی اش از هم می‌پاشد"، به‌سان عمارت و بنایی می‌داند که "نورانی، درخشان و استوار باقی می‌ماند" وی می‌افزاید که اندیشمندان، در زمان حیات خود، "هرگز به وجودشان نمی‌اندیشند، چرا که زندگی حقیقی، و تنها زندگی شایسته این نام، همانا اثر آن‌هاست" (بارس ۱۹۶۸، ۶۶). اما نباید فراموش کرد که منظور بارس از اندیشمندان نه تنها هنرمندان و نویسندگان بلکه سیاستمداران و بزرگ مردان جامعه، و منظور از اثر، نه فقط آثار هنری و مکتوبات که نیات و اعمال سیاسی- اجتماعی هم هست، و درست در همین جا و بر سر همین تلاقی‌گاه است که راه موریس بارس از مارسل پروست جدا می‌شود. پروست تمام عمر خود را صرف هنر و ادبیات می‌کند، در حالی که بارس در کنار حرفه نویسندگی وارد دنیای سیاست می‌شود.

نتیجه‌گیری

آفرینش ادبی از دیدگاه پروست و بارس بی مقدمه صورت نمی‌گیرد. به نظر آن‌ها افراد خلاق، قبل از هر چیز، در دریای آثار سایر نویسندگان غوطه‌ور می‌شوند، ولی پس از مدتی در می‌یابند که آفرینش و بدعت به معنای تقلید و الگوبرداری نیست. در جستجوی سرچشمه‌های خلق یک اثر، هر دو با ارزش‌ها و قدرت‌های درونی خود آشنا می‌شوند و زمان به‌کارگیری هریک را می‌آموزند. آن‌ها ابتدا خود را از قیود عقل و منطق آزاد می‌سازند، تا با تکیه بر غریزه و استعداد، احساس‌ها و برداشت‌های خود را از دنیای برون و درون بیشتر کنند، اما برای بررسی و ثبت این برداشت‌هاست که از زبان عقل و منطق کمک می‌گیرند. در پی سیر مراحل بی‌شمار جهان برون و درون، هر دو به‌مکاشفه‌ای بنیادی می‌رسند و در می‌یابند که ماهیت هنر و ادبیات در "من" هنرمند و نویسنده و در اندوخته‌های زندگی‌شان جای دارد. در نهایت پروست و بارس، تنها راه رستگاری و جاودانگی خود را در آفرینش یک اثر ماندگار معرفی می‌کنند. رمان پروست و برخی از آثار بارس، با به‌تصویر کشیدن شخصیت‌هایی که دارای روحیه خلاقند، داستان پیدایش یک اثر را نقل می‌کنند و تفکرات و عقاید دو نویسنده را پیرامون مسئله آفرینش در اختیار ما می‌گذارند. به‌عبارتی دیگر، آن‌ها هر دو عمر خود را صرف خودکاوی، تجزیه و تحلیل روح بشری و چه‌گونگی پیدایش یک اثر برجسته می‌کنند تا با تقسیم تجربیات خود با دیگران از طریق نوشته‌هایشان در جهت شناخت انسان، خدمت به هنر و ادبیات و متعالی شدن گام بردارند.

کتابشناسی

- Barrès, M. (1968). *Cahiers in L'œuvre de Maurice Barrès*. t. 16. Paris : Au club de l'Honnête Homme. Edition annotée par Philippe Barrès.
- . (1994). *Le culte du Moi in Romans et voyage*. 2 volumes. t.I. Paris : Robert Laffont, coll. « Bouquins ». établie par Vital Rambaud.
- . (1994). *Amori et dolori sacrum in Romans et voyages*. t.II. Paris : Robert Laffont, coll. « Bouquins ». établie par Vital Rambaud.
- Barthes, R. (1963). *Critique et vérité*. Paris : Seuil.
- Deleuze, G. (1964). *Proust et les signes*. Paris : P.U.F.
- Proust, M. (1989). *A la recherche du temps perdu*. 4 volumes. Paris : Gallimard, Bibliothèque de la Pléiade, édition publiée sous la direction de Jean-Yves Tadié.
- . (1954). *Contre Sainte-Beuve*. Paris : Gallimard, coll. « Folio/Essai ».
- Ruskin, J. (1904). *La Bible d'Amiens.*, Paris : Mercure de France. traduction, notes et préface par Marcel Proust.
- Tadié, J.-Y. (1983). *Proust*. Paris : Les dossiers Belfond.